



ایمان نمودیان پور



توت



تجربه‌ی دانشگاه

● ایمان نمودیان پور



من محض و غیرتاریخی ندارند و ترکیب و تضارب من‌ها و نهادهای متکثر، یک پدیده را به فرم‌های ناخواسته‌ی اهداف ابتدایی تبدیل می‌کند.

با این پیش‌فرض‌ها می‌توان گفت، نوع نظام‌ها و رویکردهای قدرت ساختاری به دانشگاه می‌تواند اشکال متعددی از دانشگاه را از حیث کمی و کیفی ایجاد کند؛ به‌عنوان مثال سنت کلیسایی، خطومشی‌های سوسیالیستی، رویکردهای لیبرالی یا نئولیبرالی می‌تواند کیفیت و مناسبات دانشگاه را تعیین ببخشد و سبک و سیاق تصمیم‌گیری دانشگاه را به حاکمان و قدرت شبیه کند؛ یعنی دانشگاه آن چیزی می‌شود که خواست قدرت اراده می‌کند.

از کارکردهای مهم و بنیادین نهاد دانشگاه، این امر است که به‌واسطه‌ی مدرسان و کارگزارانش، افرادی را تربیت کنند که در خدمت رشد و توسعه‌ی جامعه از ابعاد فنی، پزشکی و علوم انسانی قرار گیرند. در تمام این رویکردها حتی رویکردهای متقن و علمی، خطومشی‌های ایدئولوژیک و خواست و اراده قدرت، می‌تواند خود را به‌واسطه‌ی تصمیم‌های حاکمیت نشان دهد؛ به‌عنوان نمونه اگر خطومشی حکومت در حوزه‌ی سیاست و اقتصاد مبتنی بر رویکرد نئولیبرال باشد، به‌طور مشخص دانشگاه این استعداد را دارد که تبدیل به دانشگاه تجاری شود. تجاری شدن دانشگاه یا سیاست‌های تجاری دیدن مناسبات دانشگاه، از دل منطق نئولیبرالیسم سرچشمه می‌گیرد. به‌هرروی می‌توان در نسبتی کلی خطومشی حکومت را در نظام‌های دانشگاهی در سطوح مختلف مشاهده کرد.

دانشگاه در بدو پیدایشش همیشه با قدرت (کلیسا و دولت) پیوندی ناگسستنی داشته است. می‌توان گفت دانشگاه برساخته‌ی مناسبات و مکانیزم‌های قدرت بوده است. قدرت برای بسط خود و انقیاد و یک‌دست کردن سوژه‌ها از حیث منش و مناسبات رفتاری و تنظیمات اجتماعی، نیاز به ساختاری برای تربیت و آموزش داشته است، از این حیث دانشگاه برساخته‌ی مناسبات حاکم برای سامان‌دهی امور اجتماعی است؛ علاوه‌برآن، برای حکومت‌ورزی و بسط تئوریک ایده‌های حکومت، باید مکانی برای شناخت، شکل می‌گرفت که این مکان، تحت نظارت قدرت‌ها و دولت‌ها سامان‌دهی شده باشد. از این منظر، دانشگاه برای هر جامعه‌ای، مکانی برای تربیت نیروهای متخصص و امکان‌هایی برای نظام اداری و سروسامان دادن نظام‌های بوروکراتیک محسوب می‌شود.

این مکان دارای اهداف و مقاصد مشخص برای قدرت است و قدرت آن را به‌گونه‌ای سامان‌دهی می‌کند تا خلأهای جامعه را حل و فصل کند. باید گفت، اهداف همیشه آن‌چنان که تئوریسین‌ها آن را تئوریزه می‌کنند، هم‌خوان و هم‌راستا نیست و در قبض و بسط‌های تاریخی به اشکال و فرم‌های گوناگون تبدیل می‌شوند. دانشگاه نیز به‌مثابه‌ی پدیده‌ای در طول تاریخ به‌واسطه‌ی سوژه‌های متکثر و تفکرات متعدد و متخالف وارد فضاها و امکانات تازه و جدید شده است؛ زیرا هیچ امر و پدیده‌ی اجتماعی را نمی‌توان به‌صورت کامل در کنترل محض قرار داد. پدیده‌ها یک

می‌توان گفت ساختار دانشگاه از حیث سیاست‌گذاری شباهت‌های زیادی به ساختار حکومت‌ها دارد و حکومت‌ها در یک سطحی، خودشان را در دانشگاه و سیاست‌هایش بازنمایی می‌کنند. دانشگاه علاوه بر اینکه محل آموزش دانشجو محسوب می‌شود در سطحی دیگر تلاش می‌کند به‌طور مداوم شهروندپروری را در منطق خود نهادینه کند. دانشگاه با خط‌ومشی‌های تئوریک به‌واسطه‌ی منطق آموزش، افرادی را به‌مثابه‌ی شهروندان آینده تربیت می‌کند تا آن‌ها بتوانند نسبت شهر و مناسبات دولت را بفهمند و در زندگی به کار گیرند. جریان شهروندسازی همان جریان و روش‌هایی است که ایدئولوژی دولت‌ها در آن دخیل است و نسبتی با تفکرات و رویکردهای هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی حاکمان دارد.

انسان دانشگاهی

می‌توان گفت از دل این مناسبات، منطق انسان دانشگاهی برساخته می‌شود. انسان دانشگاهی همان انسانی است که در خلال ساختارها و قبض و بسط‌های تاریخی و نظام بوروکراتیک دانشگاه متولد می‌شود. مشخص‌ترین خصیصه‌ی این انسان دانشگاه، تئوریزه کردن روح محافظه‌کاری در تمام ابعاد زندگی است. در نوشتن مقاله، صحبت کردن، نظر دادن و در سبک اداره و چینش کلاس درس ما شاهد چنین روحی هستیم. در تمام این فرم‌ها و اشکال، انسان دانشگاهی روح محافظه‌کارانه و گفتمان‌های غالب را به دانشجویان القاء می‌کند. چنین روح و روحیه‌ای کمتر از عقل انتقادی برای تفسیر جهان سود می‌جوید. می‌توان گفت عقل انتقادی عموماً در کنار یا در برابر انسان دانشگاهی قرار دارد. در چنین جایگاهی، انسان دانشگاهی امکان خلاقیت را از خود می‌ستاند و تبدیل به فردی با خصایص دولت می‌شود؛ یعنی در سطوح علمی و تئوریک، تمام تلاشش این است که روح دولت را در تمام ارکان زندگی تئوریزه کند. در این میدان «من» انسان دانشگاهی با «من» تاریخی دولت به‌مثابه‌ی روح قدرت آمیخته

می‌شود. امکان کنش‌ورزی آزاد به‌واسطه‌ی عجین شدن با روح دولت و قدرت از او ستانده می‌شود. زاویه‌ی نگاه او، به‌واسطه‌ی چنین موقعیتی، امکان دیدن وقایع و رخداد‌های جهان متکثر بیرون را خنثی و جانب‌دارانه خواهد کرد و دچار امتناع تفکر می‌شود؛ البته می‌توان موارد نادری را متمایز کرد که تلاش کرده‌اند منتقد سبک غیرخلاقانه دانشگاه باشند. در عرصه‌ی علوم انسانی کمتر دانشگاهی توانست در منطق دانشگاهی سخن تازه‌ای بیان کند و اگر سخن تازه‌ای بیان شده است در میدان غیردانشگاهی امکان انکشاف ایده مهیا شده است؛ البته باید گفت در ساختارهای دانشگاه غربی برخی درس‌گفتارها ایده‌ی تصلب نظریه‌پردازی را نقص می‌کنند؛ ولی به‌صورت سیستماتیک منطق دانشگاهی در برابر هر ایده‌ی نو، موضع‌گیری سفت و سختی دارد.

انسان دانشگاهی به‌طور مشخص می‌تواند به زبان بوردیو در یک یا دو ساحت مشارکت بورژوازی: ۱. جهان علمی دانشگاه، ۲. جامعه. پاره‌ای از دانشگاهیان اساساً علم و دانش را امری تخصصی می‌دانند و تنها مکان مشروع بیان و گفتارهای علمی را در چارچوب‌های درون دانشگاه معقول می‌دانند. چنین انسان دانشگاهی خود را محصور در چارچوب دانشگاهی کرده است و از ریشه‌های دانش که در بین مردم و کنش‌های انسانی در حال رخ دادن است غافل شده است؛ اما پاره‌ای از مدرسان دانشگاهی، در میدان جامعه هم به گفت‌وگو تن می‌دهند و اساساً جهان بیرون دانشگاه را یک ایزه‌ی مهم و جدی برای رشد خود می‌دانند. در جهان بیرون، دانشگاه برای چنین تپیی از استادان فضای بحث و گفت‌وگوی جدی‌تر و امکان نقد رادیکال و بدون سلطه نهاد قدرت مهیا می‌شود. استاد دانشگاه در چنین میدانی، آن قدسیتی را که در میدان کلاس دارد، در اختیار ندارد و کنشگران، فرای جایگاه قدسی استاد، با زبان رادیکال، امکان و مجال نقد را خواهند داشت. در چنین میدانی انسان دانشگاهی می‌تواند به وساطت عنصر نقد ایده‌های خود را صیقل دهد.

ظهور میدان علمی خارج از دانشگاه به مثابه‌ی یک پدیده‌ی جدید، منطق علم و هژمونی دانشگاه را با چالش‌ها و رقبای جدی مواجه کرده است، هرچند این میدان در ابتدای امر قرار دارد؛ ولی در همین عمر کوتاه خود، استادان دانشگاه را با داشتن فضای آموزشی و امکانات دانشگاهی وسوسه کرده است. امروز ما شاهد این کنش هستیم که یک استاد دانشگاه باتوجه به داشتن کلاس درس رسمی در دانشگاه، شوق برگزاری کلاس‌های خارج از جهان دانشگاه را دارد. این امر نشانه‌های یک بحران علمی در متن دانشگاه محسوب می‌شود. امروزه امر دانش به واسطه‌ی رشد و پراکنندگی داده‌ها در جهان اجتماعی و توسعه‌ی جهان مجازی در انحصار دانشگاه قرار ندارد. دست‌کم در حوزه‌ی علوم انسانی، منطق اقناعی دانشگاه، از محققان بیرون دانشگاه در حال پس‌روی است. دلایل خود را با چند استدلال بیان خواهیم کرد:

در زمینه‌ی نشر کتاب‌های علوم انسانی، هم از حیث کیفیت، هم از حیث محتوا، ناشران بیرون از دانشگاه دستاوردهای دقیق‌تر و پر محتوایی را ارائه داده‌اند. ترجمه متفکران کلاسیک و مدرن در حوزه‌ی علوم انسانی عموماً به واسطه‌ی محققان خارج از دانشگاه و ناشران خصوصی رخ داده است. ناشران بیرون از دانشگاه به واسطه‌ی فضای باز در درون ساختارشان و امکان گفت‌وگوی انتقادی با کنش‌ورزان علمی، روح علمی را تازه نگه می‌دارند.

در حوزه‌ی آموزش، امروزه به لطف فضای مجازی و نهادهای مستقل از دولت، بسیاری از محققان و علاقه‌مندان در این حوزه کلاس‌های علمی برگزار می‌کنند که از حیث گفتارهای علمی بسیار دقیق‌تر از کلاس‌های دانشگاهی است؛ علاوه بر آن به خاطر علایق شخصی افرادی که در این کلاس‌ها شرکت می‌کنند ما با کیفیتی بسیار بالاتر از نظام دانشگاهی در این کلاس‌ها مواجه می‌شویم. کلاس‌های آزاد در مؤسسات خصوصی، امروزه به واسطه‌ی کسانی که به دلایل مختلف امکان حضور در جهان دانشگاهی را ندارند، هر روز بر محبوبیتش افزوده می‌شود و اساساً به واسطه‌ی علایق شرکت‌کنندگان

و فضای بسیار متفاوت از حیث ساختاری و کیفیت متفاوت ارائه دانش، رقیبی جدی برای علوم انسانی آکادمیک محسوب شده است. می‌توان این جریان را نوعی آکادمی موازی نام نهاد که به واسطه‌ی خلاقیت در برگزاری جلسات علمی، از محبوبیت بسیار بالایی نسبت به جریان علمی در دانشگاه، برای خود کسب کرده است.

سلسله مراتب نظام دانشگاهی و منطق بوروکراسی اداری، مجال خلاقیت و چابکی را از دانشگاه ربوده است. (مراد از سلسله مراتب، همان ساختاری است که استادان دانشگاه سعی می‌کنند از آن عبور کنند و به قله‌های مراتب علمی دست یابند). بوروکراسی و خلاقیت به صورت تاریخی در برابر هم قرار دارند. در سنت دانشگاهی، بوروکراسی امکان خلاقیت را سرکوب می‌کند؛ زیرا بوروکراسی اساساً بر سنت‌های استوار است که به واسطه‌ی قوانین متصلب، امکان ایده جدید را دچار تعلیق می‌کند. تأکید بیش از حد بر روش‌های خاص آموزشی، امکان بروز حقایق دیگر و نگاه‌های متفاوت را در تعلیق قرار داده است. روش در سنت دانشگاهی به سختی تغییر می‌کند و این امر در برابر حقیقت قرار می‌گیرد. تأکید بیش از حد بر روش‌های بوروکراتیک، امکان ظهور حقیقت را اخته می‌کند. حقیقت در فضای متکثر خود را آشکار می‌کند و امکان حضور می‌یابد؛ ولی در دانشگاه به واسطه‌ی تأکید بر روش‌های متصلب، چه در سبک تدریس، چه در ارائه‌ی بیان مسئله، از حقایق جهان بیرون غافل شده است.

عموماً مقالات در منطق دانشگاهی و به‌طور مشخص، فصل‌نامه‌های دانشگاهی پر است از کپی‌پیست و کنار هم قرار دادن داده‌ها، که اکثر این مقالات نیز توسط دانشجویان انجام می‌شود. با این منطق استادان دانشگاه به خاطر کسب رتبه‌های علمی، همانند ساختار کارخانه‌ای تلاش می‌کنند متن‌های بی محتوا تولید کنند و این امر از کیفیت متن و دقت گزاره‌های علمی می‌کاهد. تولید متون بی‌کیفیت یکی از مؤلفه‌های تصلب ایده در انسان دانشگاهی است؛ البته باید گفت استثناهایی هم در این میان به واسطه‌ی امکانات

و فضاهای مادی قابل مشاهده است. به طور کلی
تصلب در ایده‌ی دانشگاهی، ارتباط وثیقی با عدم
تأمل در رخدادهای جهان زندگی دارد. به گمان
من تأمل در یک مسئله هم به فرصت نیاز دارد، هم
به گفت‌وگوی آزاد بدون سلطه. روح محافظه‌کاری
انسان دانشگاهی مجال خلاقیت در نوشتار را از او
گرفته است و این امر به یکی از مؤلفه‌های تصلب
ایده در دانشگاه کمک می‌کند.

از سوی دیگر منطق کلاس‌های درسی با توجه به
تجربیات دانشجویی، به من نشان داده است که
امکان گفت‌وگوی بدون سلطه ناممکن است.
استاد در روح تاریخی ما ایرانیان با یک حرمت
تاریخی پیوند خورده است و این امر مجال نقد
رادیکال را از دانشجو پیشاپیش اخته کرده است؛
همچنین عموماً نقد بنیادین استاد با قدرت استاد
که همان نمره است سرکوب می‌شود. سرکوب
به واسطه‌ی نمره و هژمونی استاد، از مؤلفه‌های
اختگی و عدم نقد گفتارها در کلاس‌های دانشگاهی
محسوب می‌شوند. در صورتی‌که آموزش‌های آزاد،
در نهادهای بیرون از دانشگاه، امکان نقد مدرس
به صورت رادیکال وجود دارد. مدرس در مکان
غیردانشگاهی و آکادمی‌های موازی باید بسیار
بر حوزه‌ی دانش خود مسلط باشد. مدرس در
محیط بیرون از آکادمی هیچ ابزار تهدیدی ندارد؛
جز منطق و استدلال قدرتمند. می‌توان گفت در
چنین منطقی که سلطه کمتر مشاهده می‌شود
خلاقیت امکان بروز پیدا خواهد کرد؛ زیرا سوز
هیچ هراسی از مدرس ندارد و تلاش می‌کند جهان
درونی و نظام منطق خودش را به وساطت پرسش
انتقادی با مدرس در میان بگذارد. پرسش، که یکی
از مهم‌ترین شاخص‌ها برای رشد و ترقی هر علمی
است در محیط دانشگاهی با روح محافظه‌کاری

گره خورده است و امکان طرح‌اندازی‌های خلاقانه
به واسطه‌ی ناپرسایی در وضعیت پوشیده قرار
گرفته است. پرسش آزادانه و بدون هراس از سلطه،
آغازگاه هر علمی است. علم به طور عمومی در فضای
آزاد رشد می‌کند و هر سلطه‌ای امکان آشکار شدن
جهان علمی و دانش انسانی را مختل خواهد کرد؛
زیرا زبان در محدوده‌ی جهان خود امکان سخن
گفتن دارد و اگر جهان آدمیان محدود شود، زبان
امکان بیان نامحدود و کشف افق‌های جدید را از
دست خواهد داد.

دانشگاه به واسطه‌ی فرصت زمانی و مکانی که
به دانشجویان ارائه می‌دهد، امکان به وجود
آمدن نهادها و اصناف دانشجویی را فراهم کرده
است. هر چند دانشگاه کمتر تمایل به رشد چنین
نهادهای مستقل دارد؛ ولی یکی از پیامدهای
ناخواسته دانشگاه‌ها، انجمن‌های علمی و فرهنگی
و شکل‌گیری اصناف دانشجویی است. این مکان‌ها
عموماً به صورت مستقل اداره می‌شوند و امکان
کنشگری بدون سلطه بوروکراسی در چنین فضایی
برای دانشجویان محقق شده است. می‌توان گفت
ظهور این فضاها در جهان دانشگاه، همان ظهور
زیست جهان در برابر سیستم است. دست‌کم در
حوزه‌ی علوم انسانی، انجمن‌های علمی و فرهنگی
در این زیست جهان، به طرح پرسش‌های
مسئله‌مند دامن می‌زنند و تلاش می‌کنند در دل
سیستم متصلب دانشگاه، ابداعات جدیدی خلق
کنند. نشر فصل‌نامه‌های دانشجویی و گفت‌وگوهای
آزاد، نمونه‌ای از خلاقیت جهان دانشجویی است.
چنین خلاقیتی دقیقاً به واسطه‌ی مفهوم‌رهایی
از ساختار بوروکراسی در دل ساختار دانشگاه
بوروکراتیک ممکن شده است.

